

قفقاز و خاورمیانه

دولت‌های قفقاز، به ویژه جمهوری‌های ارمنستان و آذربایجان از لحاظ جغرافیایی با منطقه خاورمیانه، یا در واقع با دو کشور عمده ایران و ترکیه هم‌جوار هستند. علاوه بر این نزدیکی جغرافیایی، قفقاز از لحاظ فرهنگی نیز با خاورمیانه، و به ویژه ایران و ترکیه نزدیک است. این مورد در بسیاری از جوانب حتی در خصوص دو کشور مسیحی ارمنستان و گرجستان نیز صدق می‌کند، به ویژه اگر تحولات تاریخی منطقه را تا پیش از چیرگی روسیه در قرن نوزدهم به خاطر آوریم. برای مثال می‌توان از روابط ایران و قفقاز یاد کرد که از قدمتی سه هزار ساله برخوردار است. از لحاظ فرهنگی نیز ایران کم‌وبیش تأثیر عمیقی بر قفقاز بر جای گذاشته است، هرچند که معمولاً این تأثیر مورد توجه کافی نبوده است.^۱ در واقع برای مدت زمانی طولانی -یا به عبارتی قرن‌ها- قسمت‌هایی از قفقاز بخشی از قلمرو ایران بوده است.^۲ با استقرار حاکمیت اسلام بر قسمت‌های مهمی از قفقاز بین این مناطق و بخش عرب‌نشین خاورمیانه نیز علائق استوار و مستدامی برقرار شده است.

از جهاتی چند، تأثیر عنصر ترک نیز بر سرنوشت قفقاز از اهمیت قابل توجهی برخوردار است. زیرا گذشته از امواج پی‌درپی مهاجرت اقوام ترک زبان به منطقه که از قرن دهم آغاز شد، حاکمیت سیاسی ترک‌ها - از جمله عثمانی‌ها - بر بخش‌هایی از قفقاز به توسعه کاربرد زبان ترکی در این نواحی منجر شد که به نوبت خود موجب آن شده که بین بخش‌هایی از قفقاز - و مهم‌تر از همه جمهوری آذربایجان - و ترکیه ارتباط مهمی پدیدار گردد.

خلاصه آن که قفقاز نقطه تلاقی طیف متنوعی از گروه‌های قومی و زبانی بوده است. علاوه بر این به علت موقعیت جغرافیایی و نزدیکی آن به مناطق مهمی چون دریای سیاه، خلیج فارس و کمی آن سوتر، شبه قاره هند، از عرصه‌های اصلی رقابت قدرت‌های قدیم و جدید نیز بوده است. مثلاً در ایام باستان، در پی فروپاشی حاکمیت هخامنشی‌ها قفقاز بیش از ششصد سال عرصه رویارویی ایران و روم قرار گرفت.

در قرون متأخر دولت‌های ایران و عثمانی نیز تا پیش از انضمام قفقاز به حوزه حکومت روسیه تزاری، بر سر چیرگی بر آن در رقابت بودند ولی در آخر هر دو مقهور روسیه شدند. قدرت‌های دور دست نیز به سرنوشت قفقاز بی‌علاقه نبوده‌اند. در سال‌های نخست قرن نوزدهم ناپلئون نیز که هم به روسیه و هم به هندوستان نظر داشت، برای مدت زمانی کوتاه نسبت به این حدود علاقمند شد و برضد روسیه با ایران متحد شد.^۳ ولی چندی بعد در تیلسیت با تزار الکساندر از در صلح آمد و ایران را به حال خود رها کرد.

امپراتوری بریتانیا با دقت و استمرار بیشتری تحولات روسیه را زیر نظر داشت. ولی دغدغه خاطر اصلی بریتانیا بیشتر کوتاه نگهداشتن دست روسیه از خلیج فارس و بغاز بوسفور و داردanel بود تا انضمام متصرفات روسیه در قفقاز حوزه قلمرو خود. روس‌ها در خلال ربع اول قرن نوزدهم موفق شدند بخش‌های وسیعی از قفقاز را به تصرف خود درآورند.^۴ اگرچه چیرگی روس‌ها بر قفقاز مانع از آن نشد که روابط فرهنگی و تجاری... موجود میان قفقاز و دو همسایه بلافصل آن و همچنین دیگر کشورهای اسلامی منطقه ادامه بیابد ولی به رقابت ایران و عثمانی برای کسب برتری سیاسی بر آن سرزمین پایان داد.

جنگ اول جهانی و انقلاب ۱۹۱۷ روسیه برای مدت زمانی کوتاه به امپراتوری در حال زوال عثمانی فرصت داد که از نو برای کسب نفوذ در قفقاز تلاش کند. اقدام نیروهای نظامی عثمانی در سال ۱۹۱۸ برای استقرار حکومت عثمانی خواه مساوات در بخش‌های شرقی قفقاز و «آذربایجان» نامیدن این کشور، خود نشانی بود از این تلاش.^۵ انگلیسی‌ها نسبت به این فعالیت ترک‌ها نظر مساعدی نداشتند. در واقع چنین به نظر می‌آید تا زمانی که هنوز پیروزی روس‌های سفید بر بلشویک‌ها و امکان اعاده نظام تزاری، محتمل می‌نمود انگلیسی‌ها بیشتر خواهان تداوم نفوذ روس‌ها بر قفقاز بودند تا نفوذ ترک‌ها یا ایرانیان.^۶

تحکیم مواضع روسیه شوروی و تلاش بلشویک‌ها برای حفظ متصرفات روسیه تزاری و شوروی گردانی آنها سرآغاز تلاش گسترده و همه‌جانبه‌ای شد برای جدایی بیش از پیش میان قفقاز و همسایگان جنوبی‌اش. علاوه بر این تأسیس اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، ماهیت نظام بین‌المللی و از آن مهمتر، زیرمجموعه‌های منطقه‌ای حول و حوش آن را به نحو عمیقی دگرگون ساخت.

تأثیر مستمر و منظم این پدیده بویژه پس از پایان جنگ دوم جهانی و شروع جنگ سرد، وجه آشکار و تعیین کننده ای یافت. در حالی که خاورمیانه به یکی از عرصه های مهم جنگ سرد تبدیل شده بود، پویایی سیاسی، و به ویژه ماهیت روابط درون منطقه ای آن، به نحو گسترده ای تحت تأثیر این موضوع قرار گرفت. با توجه به کارکرد این عوامل طبیعی بود که با شروع روند اصلاحات و در پی آن فروپاشی شوروی، تأثیر چشمگیری بر تحولات سیاسی خاورمیانه، برجای نهاد. و دقیقاً به همین دلیل نیز طبیعی است که تحولات سیاسی خاورمیانه، تحولات سیاسی قفقاز را تحت الشعاع داشت باشد.

هدف از این بررسی طرح و نظری است اجمالی بر روند این تأثیر متقابل در سالهای اخیر.

تأسیس اتحاد شوروی و تأثیر آن بر سیاست های منطقه ای خاورمیانه

ظهور یک حکومت بلشویکی در روسیه، با ایدئولوژی جهان وطنی و رسالت رهایی بخشی که بر خود تصور می کرد بیش از هر چیز بر سه کشور همسایه بلافاصله شوروی، یعنی ترکیه و ایران و افغانستان تأثیر نهاد. در گذشته هر سه این کشورها تحت فشار روسیه تزاری قرار داشتند ولی این فشاری که از جانب دولت جدید روسیه متوجه آنها بود، از فشار نظام قبلی نیز بیشتر بود، چرا که اینک شیوه زندگی آنها نیز زیر سؤال بود. بدین ترتیب مقابله با این دولت جدید روسیه که هم توسعه طلبی سنتی امپراطوری را به ارث برده بود و هم خواسته های ایدئولوژیک جدیدی را مطرح می کرد، مشغله اصلی سیاست خارجی این کشورها را تشکیل داد. آنچه به ویژه این سه کشور را نگران می ساخت

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



احتمال چیرگی نفوذ بلشویک‌ها بر یکی از آنها بود که می‌توانست امنیت دیگری را در خطر افکند. این نگرانی‌ها به نوبت خود این ضرورت را پیش آورد که کشورهای مزبور برای حل و فصل اختلافات خود اقدام کنند یا لاقلاً اجازه ندهند که این مسائل گسترش یافته یا به نوعی مناقشه سیاسی و نظامی منجر شوند. انعقاد پیمان سعدآباد در سال ۱۹۳۶ میلادی میان ایران و ترکیه و عراق نمونه‌ای بود از این روح جدید همکاری‌های منطقه‌ای. در خلال این سال‌ها ایران و ترکیه پس از حدود دو قرن برخورد و رقابت موفق شدند اختلاف‌های مرزی خود را تسویه کرده و حدود مرزهای مشترک دو کشور را معین کنند.

با نزدیک شدن مراحل پایانی جنگ دوم جهانی خطر شوروی نسبت به این کشورها، و بویژه ایران و ترکیه به نحو گسترده‌ای افزایش یافت. کما این که در سال ۱۹۴۵ ارتش شوروی حاضر نشد خاک آذربایجان ایران را تخلیه کند و بر آن شد یک حکومت دست‌نشانده کمونیستی در آنجا برپا دارد. علاوه بر این شوروی سعی کرد تحولات ترکیه و یونان را نیز تحت الشعاع خود قرار دهد که به اعتقاد بسیاری از مورخین، سرآغازی شد بر جنگ سرد بعدی. هم‌زمان با رشد تدریجی قدرت اتحاد شوروی، از جمله دست‌یابی آن بر توانایی‌های هسته‌ای، جلوگیری از توسعه نفوذ شوروی به مناطق همجوار، اهمیتی بین‌المللی یافت و عرصه را بر دوره‌ای از رقابت‌های گسترده شرق و غرب گشود که بیش از چهار دهه به طول انجامید.

در واقع موضوع جنگ سرد در صورت‌بندی مناسبات بین‌المللی اهمیتی تعیین‌کننده یافت و تحولات منطقه‌ای نیز تا حد زیادی تابع مقتضیات جنگ سرد قرار گرفت. از این رو موضع این کشورها در قبال موضوع جنگ سرد نیز در تعیین ماهیت روابطشان با همسایگان و دیگر دولت‌ها موثر واقع شد. کشورهایی که خود را در معرض خطر شوروی حس می‌کردند به یکدیگر نزدیک شدند. برای مثال می‌توان به ایران و ترکیه اشاره کرد که بیش از سی سال روابطی نزدیک با هم داشتند. حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران نیز ترکیه به رغم اختلافات عقیدتی اساسی و دیگر اختلاف نظرها، به علت نگرانی از احتمال گرایش ایران به سمت اتحاد شوروی که می‌توانست امنیت ترکیه را با خطری جدی روبرو کند، سعی کرد مانع از آن گردد که روابط متقابل دو کشور از حد معینی وخیم‌تر گردد.

علاوه بر این، حضور سنگین و همه‌جانبه اتحاد شوروی و تحولات جنگ سرد، توانایی قدرت‌های منطقه‌ای را در اتخاذ و اعمال یک سیاست خارجی مستقل نسبت به همسایگان بلافصل‌اش با محدودیت‌های فراوانی روبرو کرد. در واقع تحولات جنگ سرد، و بویژه ضرورت اجتناب ابرقدرت‌ها از رویارویی حتی آزادی عمل ابرقدرت‌ها را نیز محدود ساخته بود. این وضعیت و به نوبت خود به کشورهایی که در جوار شوروی از موقعیتی استراتژیک برخوردار بودند، نفوذ خاصی بخشید، زیرا ابرقدرت‌ها می‌بایست در مناسبات خود با این کشورها از بیم آن که فشار بیش از حد آنها

را به اردوی مقابل براند، جانب اعتدال را حفظ کند.

علاوه بر این جنگ سرد و رقابت ابر قدرت‌ها باعث آن شد که برای ایجاد دگرگونی‌های عمده در حدود ارضی نیز میل و رغبت چندانی وجود نداشته باشد و از این رو با توجه به خواسته‌هایی که می‌توانست از نقطه نظر حقوقی اجتماعی، بویژه حقوق اقلیت‌های قومی و زبانی مطرح شود، کفه ترازو بیشتر به سمت تأکید دولت‌های تمرکزگرا متمایل گردد. زیرا هیچ‌یک از طرفین نمی‌توانست از نتایج و عواقب چنین دگرگونی‌هایی مطمئن باشد. به همین دلیل در بسیاری از مواقع دولت‌های منطقه‌ای که در جوار اتحاد شوروی قرار داشتند، برای بهره‌برداری از مسائل اقلیت‌های یکدیگر تمایل چندانی نداشتند. البته هنگامی که دو کشور از این حوزه هر یک به اردوی مقابل روی آوردند، استثنایی نیز در این قاعده پدیدار شد، مانند رویارویی ایران و عراق در سال‌های دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ که هم ایران و هم عراق را بر آن داشت که اقلیت‌های قومی طرف مقابل - و در این مورد خاص، کردها - را تحریک کنند. در مراحل بعد، یعنی در سال‌های دهه ۱۹۸۰ با پیش آمد انقلاب ایران و عوامل متضادی که این پدیده در عرصه مناسبات سیاسی منطقه به ارمغان آورد، وضعیت پیچیده‌تر از پیش شد.

اصلاحات و فروپاشی شوروی و تأثیر آن بر سیاست‌های منطقه‌ای

در مبحثی که گذشت تأثیر پیدایش دولت شوروی، و از آن مهم‌تر شروع جنگ سرد بر صحنه‌های جهانی و منطقه‌ای، به ویژه تأثیر آن بر خاورمیانه و کشورهای مجاور شوروی، به نحوی گذرا مورد اشاره قرار گرفت. به همین نسبت طبیعی است که پایان جنگ سرد، روند اصلاحات و بویژه فروپاشی شوروی نیز به نوبت خود بر نظام سیاست بین‌المللی و زیرمجموعه‌های منطقه‌ای تأثیر چشمگیری نهاده باشد. یکی از مهم‌ترین نتایج خاتمه جنگ سرد بر مناسبات سیاسی خاورمیانه، که می‌توان آن را از سال ۱۹۸۶ به بعد خاتمه یافته تلقی کرد، کاهش چشمگیر ارزش استراتژیک و قدرت چون و چرای برخی از کشورهایی بود که در گذشته به علت موقعیت جغرافیایی خود در جوار شوروی از اهمیت خاصی برخوردار بوده و نزد رقبای غربی اتحاد شوروی، و به ویژه ایالات متحده ارج و قرب خاصی داشتند.

و در بیان این دگرگونی چشمگیر در مناسبات قدرت منطقه‌ای چه نمونه‌ای گویاتر از جمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ که در خلال آن ایالات متحده در مقام رهبر یک ائتلاف بین‌المللی با همراهی و مساعدت شوروی، هزاران سرباز را به منطقه اعزام داشت. این دگرگونی بیش از هر چیز بر آن دسته از کشورهای منطقه‌ای تأثیر سوء نهاد که با غرب، و به ویژه ایالات متحده روابطی خصمانه داشتند. لهذا در میان کشورهای خاورمیانه این ایران بود که در این رهگذر همانند سوریه بیش از دیگران لطمه دید. نگرانی فزاینده برخی از کشورهای جهان از رادیکالیسم اسلامی به عنوان جایگزین

کمونیسم نیز از جمله عواملی بود که به تضعیف موقعیت ایران کمک کرد. با این حال حتی کشورهای چون ترکیه نیز که از متحدان سنتی و مهم غرب محسوب می شدند از این تحول و دگرگونی آسیب دیدند. در سال ۱۹۸۹ برخی از سناتورهای آمریکایی چون سناتور باب دال این پرسش را مطرح می کردند که آیا به رغم پایان گرفتن جنگ سرد، ایالات متحده باز هم کماکان به کمک های گسترده اقتصادی و نظامی خود به ترکیه ادامه دهد یا خیر. پیش آمد چنین وضعی نیز به نوبت خود باعث آن شد که حتی متحدین دیرینه ای چون ترکیه نیز می بایست برای توجیه کمک هایی که دریافت می کردند راه های جدیدی را جستجو کنند. گفته می شود یکی از دلایل آن که تورگوت روزال رئیس جمهور فقید ترکیه، به رغم دودلی و تردیدهای گسترده ای که در ترکیه وجود داشت، در جنگ غرب علیه صدام حسین شرکت کرد، آن بود که به متحدین سنتی خود گوشزد کند که حتی پایان جنگ سرد نیز در ارزش و اهمیت استراتژیک ترکیه تغییری بوجود نیاورده است. چندی بعد از این دگرگونی ترکیه و مصر هر دو بر آن شدند که خود را بعنوان ستون های بالقوه امنیت خلیج فارس، و زنه ای در مقابل ایران و مانعی در برابر توسعه بنیادگرایی اسلامی عرضه بازار کنند.^۷

یکی دیگر از نتایج مهم پایان گرفتن جنگ سرد آن بود که با از میان رفتن خطر بهره برداری شوروی، مبنای تسامح و مدارای موجود میان برخی از کشورهای منطقه نیز تضعیف شد. در نتیجه برخی از رقابت های ریشه داری که بیشتر به خاطر حضور و خطر شوروی مکتوم مانده بود، از نو سر باز کرد. این موضوع بیش از هر نمونه دیگری خود را در روابط ایران و ترکیه نشان می دهد که با جنبه رقابت آمیز سیاست های آنها در قبال آسیای مرکزی و تا حدودی نیز خلیج فارس این روابط به سرعت رو به تیرگی نهاده است.^۸

پایان جنگ سرد با عواقب شگفت انگیز آن، بازتاب بیرونی فرآیندی از دگرگونی ای بود که از سال های آخر دهه ۱۹۸۰ در اتحاد شوروی آغاز شد. ولی نتایج این فرآیند دوگانه که به گلاسنوست و پرسترویکا شهرت یافت برای تحولات داخلی شوروی و حتی چنان که بعدها روشن شد برای بود و نبود شوروی به مراتب از نتایج و عواقب آن برای جهان اطراف، مهم تر بود.

گلاسنوست و پیدایش ناسیولیسم قومی و فرهنگی در قفقاز

هنگامی که میخائیل گورباچف بر آن شد که سیاست گلاسنوست (بازگشایی) خود را آغاز کند وی امیدوار بود که از این طریق بتواند مردم شوروی را به اتخاذ راه و روالی سازنده تر ترغیب کند. وی امید داشت که این امر در پیشرفت کلی اصلاحات (پرسترویکا) موثر واقع شده و اتحاد شوروی را از رکود اقتصادی ای که دامگیرش شده بود رهایی بخشد. بدین ترتیب در روزهای نخست، گلاسنوست روند هماهنگ و حساب شده ای داشت که گروه گورباچف چه در مسکو و چه در ایوانسالاری درون

امپراتوری شوروی، پشت آن بودند. اعطای امتیازاتی چند به ویژگی های ملی و فرهنگی نیز از جمله مواردی بود که در این برنامه برای ایجاد مجدد انگیزه در میان مردم شوروی منظور شده بود.

ناگهان در عرض یک سال (۸۹-۱۹۸۸) انواع گروه های فرهنگی و گروه های «غیررسمی» در بسیاری از جمهوری های شوروی سر بر آوردند. بسیاری از این گروه ها، چنان که بعدها روشن شد، در آغاز سوی تشکیلات حکومتی برپا و هدایت می شدند^۹. در واقع پیدایش آنها را نیز تا حدودی می توان بخشی از استراتژی گورباچف و همکارانش تلقی کرد برای چیرگی بر مقاومت دیوانسالاری در برابر اصلاحات و همچنین کاستن از نفوذ و در نهایت برکنار ساختنشان از اریکه قدرت. مع هذا همان گونه که تجربه دیگر جوامع تام گرا در آزادسازی نشان می دهد، گورباچف و همکارانش نتوانستند بر مسیر و محتوای نهضتی که به حرکت درآوردند، کنترل کامل داشته باشند. در نتیجه به محض آن که مردم شوروی آزادی بیان یافتند، برخلاف انتظار گورباچف و هوادارانش که فکر می کردند مردم از این فرصت فقط برای تمجید و ستایش از گلاسنوست استفاده خواهند کرد، به نارضایتی عمیق خود از سال ها سرکوب و استعمار شوروی میدان داده و بازایی ریشه های فرهنگی و کسب استقلال سیاسی را هدف قرار دادند. در اشاره به ابعاد این فرایند احیای گرایش های ناسیونالیستی، مواردی چند ملاحظه می شود که هریک توضیحی مختصر می طلبد:

نخست آن که ناسیونالیسم قومی و فرهنگی فقط به واکنش در قبال چارچوب اتحاد شوروی و چیرگی روس ها محدود نماند، بلکه در مواردی چند نیز در هریک از جمهوری ها به صورت واکنشی در برابر قوم حاکم وجه بروز یافت. مثلاً در گرجستان اوست ها و آبخازها از لحاظ خودمختاری سیاسی و فرهنگی خواسته های بیشتری مطرح کردند و به همین ترتیب ارمنی های قراباغ نیز برای

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی



اتحاد مجدد با خویشانشان در جمهوری ارمنستان، با سعی و تلاشی بیشتر وارد کار شدند.

دوم آن که با به حرکت درآمدن این فرایند، بسیاری از اختلاف های ارضی نهفته میان این جمهوری ها و در مواردی نیز میان آنها و کشورهای مجاور از نو سر باز کردند. در این زمینه می توان به مدعیات جمهوری آذربایجان در قبال آذربایجان ایران اشاره کرد. ۱۰ میل به اعاده پیوندهای تاریخی ای که در نتیجه چیرگی روس ها مختل شده بود، یکی از نتایج این پدیده بازمیابی ریشه های فرهنگی است.

این تحولات همراه با گشایش چشمگیری که در نتیجه اصلاحات گورباچف در زمینه گسترش ارتباط اتحاد شوروی و جهان خارج حاصل شده بود به توسعه ارتباط بخش های مختلف امپراطوری و کشورهای مجاور آنها میدان داد. این فرصت جدید نیز به نوبت خود عرصه را بر رقابت های منطقه ای - بین المللی - برای جلب قلوب و اذهان مردم اتحاد شوروی باز کرد.

در قفقاز این وضعیت جدید موجب آن شد که رقابت دیرینه ایران و ترکیه برای کسب نفوذ در منطقه، و بویژه در جمهوری آذربایجان که به لحاظ خصوصیات زبانی و فرهنگی ترک و ایرانی اش پیوندهای نزدیکی با هر دو کشور داشت، سیر جدیدی را آغاز کند. اگرچه توجه جهانیان بیشتر به رقابت ترک ها و ایرانیان معطوف بوده است، ولی واقعیت امر آن است که سایر کشورهای خاورمیانه نیز یا مستقلاً و یا از طریق همکاری با سایر کشورها (به ویژه ترکیه) در این عرصه، یعنی عرصه کسب نفوذ در شوروی سابق، وارد شده اند. برای مثال می توان به عربستان سعودی و مصر اشاره کرد که در زمینه تعلیمات دینی در جمهوری آذربایجان، از جمله آموزش آذربایجانی ها در دانشگاه الازهر فعال شده اند. اسرائیل نیز از جمله کشورهای خاورمیانه ای بود که نسبت به قفقاز و به ویژه جمهوری آذربایجان علائقی را آشکار ساخت.

مع هذا تا هنگامی که اتحاد شوروی هنوز موجودیت سیاسی داشت این رقابت و همچشمی بیشتر جنبه ای ضمنی و تلویحی داشت چرا که هم بازیگران بین المللی و هم قدرت های منطقه ای هنوز نسبت به واکنش احتمالی روس ها نسبت به این گونه فعالیت ها نگران بودند. ولی از اواخر سال ۱۹۹۰ که فروپاشی اتحاد شوروی سرعتی بیش از پیش یافت و حتی وجه اصلاح شده کمیونسیم نیز اعتبار عقیدتی خود را از دست داد، رقابت موجود برای جلب قلوب و منابع مردم قفقاز شتابی مجدد یافت. پیش از آن که به ماهیت و خصوصیات این رقابت و چگونگی تاثیر آن تحولات سیاسی قفقاز پردازیم جای آن دارد که در مورد عواملی که رویکرد بازیگران جهانی و منطقه ای را در قبال این منطقه شکل داده اند مباحثی چند مطرح گردد.

قفقاز و خاورمیانه، ملاحظات ژئوپولیتیک و ایدئولوژیک

همجواری قفقاز با دو کشور عمده منطقه خاورمیانه، یعنی ایران و ترکیه و بدین ترتیب مناطق

حساسی چون خلیج فارس، قفقاز را از اهمیت سیاسی و استراتژیک خاصی برخوردار کرده است. لهذا گرایش سیاسی دولت‌های قفقاز و جهتی که سیاست خارجی آنها به خود می‌گیرد نیز از نظر قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای که سعی دارند این گرایش‌ها را با منافع خود همسو کنند، اهمیت فراوانی می‌یابد.

از نظر تحولات سیاسی خاورمیانه تیرگی روابط ایران با جهان غرب - و همچنین با بسیاری از کشورهای خاورمیانه - در چگونگی شکل‌گیری رویکرد این کشورها با قفقاز نقش مهمی ایفا کرده است. لهذا به محض انحلال اتحاد شوروی در دسامبر ۱۹۹۱، ایالات متحده مهار نفوذ ایران را در جمهوری‌های نو مستقل شوروی سابق، به یکی از ارکان اصلی سیاست خود در قبال کشورهای قفقاز و آسیای مرکزی تبدیل کرد^{۱۱}. پیشبرد ترکیه از سوی غرب بعنوان با نفوذترین عامل منطقه‌ای و مزه‌ای در برابر ایران، نتیجه منطقی چنین سیاستی بود^{۱۲}. بسیاری از کشورهای اروپایی و خاورمیانه این رویکرد سهیم بوده‌اند.

در جبهه تحولات عقیدتی هم کشورهای غربی و هم ممالک خاورمیانه‌ای از بابت خطر گسترش گونه‌های رادیکال اسلام به کشورهای شوروی سابق نگرانی‌هایی داشتند. در قفقاز نگرانی بیشتر در مورد مناطق مسلمان‌نشین، و به ویژه جمهوری آذربایجان وجود داشت که اکثر مردم آن شیعه بودند. استقرار دولت‌هایی با گرایش‌های رادیکال در این خطه می‌توانست در تحدید منافع غرب و همچنین در ایجاد بی‌ثباتی قفقاز و خاورمیانه موثر واقع شود. در خاورمیانه چنین تحولاتی می‌توانست باعث تشویق گروه‌های تندرو گردد و در این رهگذر پاره‌ای از مسائل مربوط به امنیت منطقه‌ای، از جمله موضوع صلح اعراب و اسرائیل تحت الشعاع قرار گیرد. در واقع هنگامی که نخستین نشانه‌های سست شدن حاکمیت روس‌ها بر مناطق مسلمان‌نشین شوروی آشکار شد برخی از محافل غرب ابراز امیدواری کردند که با اضافه شدن شش دولت مسلمان جدید - از جمله یکی نیز با قابلیت‌های هسته‌ای (فزاقتان) - به صف کشورهای اسلامی از نابرابری موجود در رویاروی اعراب و اسرائیل کاسته خواهد شد. البته چنین انتظاراتی، جز خواب و خیالی مبتنی بر ناآشنایی کامل به واقعیت کشورهای آسیای مرکزی و اولویت‌های آنان، چیز دیگری نبود. چگونه امکان داشت برای کشورهایی که خود درگیر یک رشته بحران‌های حاد اقتصادی، سیاسی و هویتی بودند، موضوع مناقشه اعراب و اسرائیل به مسئله‌ای اساسی تبدیل شود؟ به هر حال جهت‌گیری خارجی این کشورها برای دولت‌های مسلمان اهمیت خاصی یافت.

در این میان اسرائیل نیز ظهور این کشورهای جدید را به مثابه فرصت مناسبی تلقی کرد جهت تقویت موقعیت بین‌المللی‌اش. اسرائیل بیش از هر چیز خواهان آن بود که از سوی این دولت‌های مسلمان جدید الاستقلال مورد شناسایی رسمی قرار گیرد زیرا چنین اقدامی می‌توانست حرکتی تلقی گردد در کسب مشروعیت بیشتر، و لهذا تسهیل شناسایی او از سوی سایر کشورهای مسلمان. از این رو، اسرائیل نیز نسبت به جهت‌گیری سیاسی‌ای که این کشورها در پیش می‌گرفتند، علاقه بسیار نشان داد.

تأثیر رقابت های منطقه ای بر قفقاز

تأثیر تحولات سیاسی خاورمیانه، به ویژه رقابت های منطقه ای بر چگونگی شکل گیری حیات سیاسی و اقتصادی قفقاز بدون تردید تأثیری بوده است منفی. از لحاظ سیاسی، ماهیت پرتنش و رقابت آمیز تحولات سیاسی خاورمیانه در تشدید چندگانگی های موجود از نظر قومی، زبانی و غیره موثر بوده که آن نیز به نوبت خود به بی ثباتی بیشتر قفقاز کمک کرده است. از لحاظ اقتصادی نیز این نوع رقابت ها مانع از آن شده که تعدادی از طرح های اقتصادی، بویژه طرح های مربوط به صدور و بهره برداری از منابع انرژی به مرحله عمل درآید. تحقق نیافتن چنین طرح هایی نیز باعث آن شده که دست منطقه از این منابع ضروری کوتاه بماند و حاصل کار، وخامت بیش از پیش وضعیت اقتصادی، دشواری های اقتصادی و نابسامانی های اجتماعی ناشی از آن نیز به نوبت خود بر مشکلات سیاسی موجود دامن زده است. این رقابت ها بر روند درگیری های منطقه ای نیز تأثیر سونی بر جای گذاشته و حل و فصل آنها را دشوارتر ساخته است. و از همه مهم تر آن که رشد و توسعه اصول دموکراتیک را نیز در این کشورها مختل کرده و لهدذا در فراهم آمدن زمینه اقتدار مجدد گروه های حاکم پیشین و بدین ترتیب اعاده چیرگی روس ها موثر بوده است. در بخش بعدی این موارد را در چارچوب تحولات سیاسی جمهوری آذربایجان و مناقشه قراباغ مورد بحث قرار خواهیم داد. علاوه بر این، در مقاطع مقتضی تأثیر آنها بر دیگر مسائل منطقه ای نیز مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

جمهوری آذربایجان در گرداب تحولات سیاسی خاورمیانه

حتی پیش از فروپاشی اتحاد شوروی، تعدادی از کشورهای خاورمیانه از فرصت های حاصل از دوره گلاسنوست استفاده کرده، بر آن شدند در شکل دادن به مسیر آتی تحولات داخلی و خارجی جمهوری آذربایجان موثر واقع شوند. در میان کشورهای قفقاز، جمهوری آذربایجان از اهمیت خاصی برخوردار است. در درجه اول مرزهای طولانی آن با ایران، اکثریت قابل توجه شیعی آن و پیوندهای تاریخی و فرهنگی اش با ایران، بویژه با ایالات شمال غرب آن، جمهوری آذربایجان را از اهمیت استراتژیک خاصی برخوردار می سازد. علاوه بر آن منابع غنی این جمهوری در زمینه نفت و گاز نیز عامل مهم دیگری است بر جلب توجه قدرت های خارجی و منطقه ای.

از نظر قدرت های ذی نفع جهانی و منطقه ای تشکیل یک دولت ایران گرا در جمهوری آذربایجان می توانست تحول نگران کننده ای محسوب شود. حال آن که اگر در جمهوری آذربایجان دولتی بر سر کار می آمد که به جای تأکید بر ابعاد ایرانی فرهنگ خود، جنبه ای ترکی را در نظر می گرفت، همین قدرت ها آن را به دیده مثبت می نگریستند.

در خلال دو سالی که دوران پرسترویکا و گلاسنوست جریان داشت هیچ یک از دولت های

ایران و ترکیه و حتی دیگر دولت‌های منطقه‌ای، خود را به صورتی جدی درگیر تحولات داخلی جمهوری آذربایجان نساختند. برای ایران آن زمان تحولاتی که در شوروی جریان داشت، با دوره‌ای بسیار حساس از تحولات درونی‌اش توأم شده بود. در اوت ۱۹۸۸ ایران پس از هشت سال جنگ بی‌امان که در مراحل آخر با دخالت نظامی آمریکا در خلیج فارس هم‌زمان شده بود، قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت. پذیرش قطعنامه اگرچه جنگ را به پایان رساند ولی خط‌مشی سیاست خارجی و نظامی کشور را نیز زیر سؤال برده بود. در مدتی کمتر از یک سال پس از پایان جنگ با فوت آیت‌الله خمینی [ره] موضوع جانشین نیز مطرح شد. به عبارت دیگر در حالی که تحولاتی دوران‌ساز در شوروی جریان داشت، ایران نیز درگیر یک رشته تحولات مهم درونی بود. چندی بعد با حمله عراق به کویت در اوت ۱۹۹۰ و بحران حاصل از آن، ایران معضل دیگری نیز در پیش روی یافت^{۱۳}.

ولی از این تحولات مهم‌تر نیز آن بود که ایران بالاخره پس از ده‌ها سال روابط پرتنش با اتحاد شوروی بالاخره توانسته بود روابط خود را با آن کشور بر روال ثابت و معینی مستقر سازد. در واقع در پی سفر ادوارد شوارتادزه به تهران در فوریه ۱۹۸۹ و دیدار او با آیت‌الله خمینی، و بازدید آیت‌الله رفسنجانی از مسکو و ملاقات با گورباچف در ژوئن همان سال، استقرار روابط نزدیک با مسکو به یکی از ارکان اصلی سیاست خارجی ایران تبدیل شد. از این رو ایران سعی داشت از هرگونه اقدامی که می‌توانست به روابط موجود با مسکو لطمه بزند، اجتناب کند. لهذا هنگامی که در زمستان ۱۹۸۹ گروهی از مردم جمهوری آذربایجان به مرز ارس آمده و سعی کردند موانع مرزی را از میان بردارند، مقامات تهران با بی‌اعتنایی این گونه اقدامات را بخشی از مسائل داخلی اتحاد شوروی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی



محسوب کردند. در واقع ایران در مقایسه با عملکردی که در قبال دیگر نقاط منطقه، و بویژه خاورمیانه عربی و لبنان داشته است، نه در آن ایام و نه در مراحل بعد هیچ گاه به نحوی مستمر و پیگیر در مقام نشر آراء و عقاید خود در جمهوری آذربایجان برنیا آمده است.

دولت ترکیه نیز در آغاز در مقابل تحولاتی که در جمهوری آذربایجان جریان داشت رفتار توأم با حزم و احتیاطی در پیش گرفت. ترک‌ها نیز از بابت واکنش دولت شوروی نگران بودند. برای مثال بعد از تشدید برخوردهای قومی در ژانویه ۱۹۹۰ در جمهوری آذربایجان که به کشتار ارامنه و لهذا استقرار نیروهای نظامی شوروی در باکو منجر شد، تورگوت اوزال که در آن موقع ریاست جمهوری ترکیه را برعهده داشت در خلال دیداری از واشنگتن اظهار داشت که رخدادهای جاری در جمهوری آذربایجان بیشتر به ایران مربوط است تا ترکیه زیرا آذربایجانی‌ها شیعی هستند. با این حال سایر سیاستمداران ترک در قبال این اظهارات واکنش تندی نشان داده و اوزال را متهم ساختند که جمهوری آذربایجان را به دامن ایران سوق می‌دهد.^{۱۴}

ولی این حزم و احتیاط به درازا نکشید. اندک زمانی بعد ترکیه هم به خاطر فشارهای داخلی و هم به سبب تشویق و پشتگرمی متحدان غربی‌اش به نحو فعالانه‌ای درگیر تحولات جمهوری آذربایجان گردید. ولی این نکته مهم را نیز باید در نظر داشت که حتی پیش از این تغییر موضع، برخی از گروه‌های سیاسی ترک - بویژه حزب افراطی آلپ‌ارسلان ترکش - در حمایت از عناصر افراطی و پان‌ترکیست آذربایجان که در سال ۱۹۹۱ رهبری جبهه خلق آذربایجان را در دست گرفتند، وارد کار شده بود^{۱۵}. ابوالفضل علی‌یف رهبر این جناح که چندی بعد لقب ایلچی بیگ را نیز بر نام خود افزود، تأسیس نوعی دولت کمالی در آذربایجان و همچنین تشکیل یک فدراسیون در مراحل آتی با ترکیه را در سر داشت. وی و جبهه خلق او در عین ابراز گرایش‌های شدید ضد ایرانی، نسبت به قلمرو ایران نیز طمع داشتند. با توجه به این گرایش‌های ضد ایرانی ایلچی بیگ و جبهه خلق، هم ترکیه و تعدادی از کشورهای عربی منطقه از او حمایت می‌کردند و هم اسرائیل. مقامات حکومتی جبهه خلق سعی کردند تا با تأکید بر این جنبه از دیدگاه‌های خود کسک‌های اقتصادی و سیاسی دولت‌های فوق‌الذکر را کسب کنند. برای مثال می‌توان به دیدار وفاقلی زاده، وزیر خارجه وقت جمهوری آذربایجان از اسرائیل اشاره کرد و اظهارات او در این سفر که گفته بود: اگر شما (یعنی اسرائیل) به ما کمک نکنید، نیادگرایی اسلامی چیره خواهد شد.

از جوانی چند برنامه جبهه خلق برای جمهوری آذربایجان کاملاً روشن و صریح بود. در این برنامه تأسیس یک دولت دنیایی و احتمالاً دموکراتیک، برنامه اقتصادی‌ای از نوع اقتصاد آزاد و سیاست خارجی‌ای که اساساً از جهتی غربی برخوردار بود، منظور شده بود و انتظار می‌رفت جامعه جهانی نیز در تحقق آن‌ها همراهی لازم را مبذول دارد. مشکل از آنجایی آغاز شد که جبهه خلق با گرایش‌های پان‌ترکیستی خود ساسی در پیش گرفت که جز «ترک‌گردانی» آذربایجان نام دیگری نداشت و همراه آن

اتخاذ یک رویه تحریک آمیز غیر ضروری در قبال ایران که نه فقط موجب کدورت دولت ایران شد که بخش چشمگیری از آذربایجانی‌های ایران را نیز آزرده ساخت. در واقع جبهه خلق نه فقط خواهان وحدت دو آذربایجان بود که بخش چشمگیری از مناطق مجاور را که حتی قزوین را نیز شامل می‌شد، بخشی از این قلمرو ادعایی تلقی می‌کرد. برخی از عناصر تندرو جبهه خلق بخشی از مناطق شمالی ایران، از جمله منطقه ترکمن نشین شمال شرقی را نیز مطمع نظر قرار داده، دست یابی به چنین مناطقی را برای تحقق رویای پان ترکیستی پیوند ارضی ترکیه با آسیای مرکزی لازم می‌دانستند. ولی خواسته‌های جبهه خلق از این نیز فراتر می‌رفت؛ گروهی از سران جبهه از جمله ایلچی بیگ، به نحوی صریح و آشکار از تقسیم ایران به پنج دولت مستقل سخن می‌راندند.

با توجه به چنین فضایی تیرگی روابط ایران و جمهوری آذربایجان امر دور از انتظاری نبود. ایران و روسیه که هر دو اقلیت ترک زبانی در قلمرو خود داشتند از امکان دامن گرفتن تحریکات پان ترکیستی نگران شده، در نتیجه هر دو - و بویژه روسیه - با حکومت جبهه خلق به مخالفت برخاستند. حمایت از اقلیت‌های غیر ترک زبان جمهوری یکی از ابزارهای بود که در این رویارویی به کار گرفته شد. سیاست ترکی گردانی حکومت جبهه خلق در میان اقلیت‌هایی چون لزگی‌ها، تالش‌های ایرانی زبان و کردهایی که در جمهوری آذربایجان زندگی می‌کردند، ناراضی‌های فراوانی بوجود آورده بود و دولت روسیه نیز در بهره‌برداری از این ناراضی‌ها - بویژه در میان لزگی‌ها - کوتاهی نکرد.

البته این نکته را نیز باید در نظر داشت که حضور ترک‌ها در تحولات آذربایجان فقط به فعالیت عناصر ملی گرای ترک محدود نمی‌شد، برخی از عناصر اسلام گرای ترکیه، مانند گروهی که روزنامه اسلامی زمان را منتشر می‌کنند - که گزارش شده مورد حمایت مالی عربستان سعودی قرار دارند - نیز در جمهوری آذربایجان، بویژه منطقه نخجوان فعال هستند. بخش اصلی فعالیت‌های آنان به آموزش‌های دینی اختصاص دارد. ایران نیز بیشتر در میان آن بخش از مردم جمهوری آذربایجان که نسبت به ارزش‌های دینی حساسیت بیشتری نشان می‌دهند، به فعالیت مشغول بوده است. این رقابت‌های منطقه‌ای در تشدید چند دستگی‌های موجود در سطح تحولات اجتماعی جمهوری آذربایجان بی تأثیر نبوده است؛ رقابتی که لاجرم مانع از شکل‌گیری هویتی متناسب با ویژگی‌های قومی و زبانی این کشور و لهدا به سامان در نیامدن جوانب گوناگون فرهنگ متنوع آن می‌باشد.

بهای اقتصادی

رقابت‌هایی که در تحولات خاورمیانه ریشه دارند، بازسازی اقتصادی جمهوری آذربایجان را تحت الشعاع قرار داده و باعث شده‌اند که بر دامنه مسائل اجتماعی و سیاسی آن کشور افزوده شود. تأخیر حاصله در بهره‌برداری از منابع نفت و گاز جمهوری یکی از نمونه‌های این امر است. مع‌هذا

این نکته را نیز باید در نظر داشت که رقابت فوق‌الذکر فقط یکی از چندین و چند عامل فعال در این زمینه است، و عوامل مهم دیگری چون مواضع روسیه و جنگ قدرتی که در خود جمهوری جریان دارد در این امر مؤثر بوده است. در حالی که حوزه‌های نفتی روسیه خود محتاج یک سرمایه‌گذاری جدید می‌باشد، مسکو به هیچ وجه میل ندارد آذربایجان از سر ریز چنین سرمایه‌ای برخوردار گردد. علاوه بر این جمهوری آذربایجان به همان نسبت که از لحاظ اقتصادی از ثبات و پویایی بیشتری برخوردار گردد به همان نسبت نیز به نحو کمتری تحت کنترل و فشار روسیه خواهد بود.

موضوع چگونگی صدور گاز و نفت جمهوری آذربایجان از جمله مضامینی است که به نحوی گسترده تحت الشعاع رقابت‌های منطقه‌ای قرار دارد. ترکیه که بخش اعظم مایحتاج سوختی خود را وارد می‌کند و پس از بسته شدن خط لوله نفت عراق که از قلمرواش می‌گذشت، قسمتی از درآمدهایش را از دست داد، بر آن بود که هم در بهره‌برداری از منابع نفتی جمهوری آذربایجان سهیم گردد و هم در انتقال آن از طریق خاک ترکیه. ایران نیز به نوبت خود مایل بود که با در صدور نفت آذربایجان نقش عمده‌ای را عهده‌دار گردد و یا لاقلاً در بخشی از این طرح سهیم گردد. روسیه نیز با هر دوی این طرح‌ها، یعنی صدور نفت جمهوری آذربایجان از طریق ایران و ترکیه مخالف بود.

در بهار ۱۹۹۳ بالاخره دولت ایلچی بیگ برای بهره‌برداری و صدور نفت آذربایجان قراردادی به امضاء رساند؛ یکی از برندگان اصلی این قرارداد ترکیه بود. با این حال قبل از آن که این قرارداد بتواند به مرحله اجرا درآید، دولت ایلچی بیگ ساقط شد و برای مدتی کل موضوع معلق گردید. در حالی که عواملی چون حضور روسیه و اختلافات سیاسی در داخل جمهوری آذربایجان در پیش آمد



چنین وضعی، یعنی در کند و بطیء شدن هرگونه پیشرفت در زمینه بهره‌برداری از منابع سوختی جمهوری موثر بوده است، رقابت‌های منطقه‌ای و به‌ویژه تلاش‌های جاری در کوتاه‌نگهداشتن دست ایران از مشارکت در روند صدور نفت و گاز حوزه دریای خزر نیز در این امر نقش مهمی دارد. با این حال، در آخر بازنده اصلی این رشته از رقابت‌ها، فقط دولت و مردم جمهوری آذربایجان هستند.

مناقشه قراباغ و سیاست‌های منطقه‌ای

رقابت‌های منطقه‌ای جاری برای کسب نفوذ بیش از پیش در قفقاز، بویژه رقابت موجود برای جهت‌دادن به سیاست‌های داخلی و خارجی جمهوری آذربایجان بر پیچیدگی‌های مناقشه قفقاز افزوده و امکان حل و فصل آن را دشوارتر ساخته است. بحران قراباغ و نحوه برخورد جمهوری آذربایجان نسبت به آن از همان مراحل نخست تحت‌الشعاع سیاست‌های داخلی آذربایجان و جنگ قدرت شدیدی قرار گرفت که در این زمینه جریان داشت. در نتیجه جمهوری آذربایجان نه از لحاظ سیاسی و نه از نظر نظامی نتوانست در قبال تحولات نظامی جاری عملکرد مناسبی اتخاذ کند. نظر به سعی و تلاش چند قدرت جهانی و دولت منطقه‌ای برای به قدرت رساندن گروه‌های مورد نظر خود در جمهوری آذربایجان، این جنگ قدرت داخلی نیز هم وجهی منطقه‌ای یافت و هم وجهی بین‌المللی.

از نظر تحولات نظامی، هواداران هر یک از جناح‌های سیاسی سعی کردند تا از طریق خالی کردن جبهه، شکست حاصله را برای سرنگونی جناح رقیب مورد استفاده قرار دهند. برای مثال در بهار ۱۹۹۲ طرفداران جبهه خلق از شکست نیروهای دولتی در برابر ارامنه قراباغ که به از دست رفتن شهر خوجالی منجر شد، برای سرنگونی دولت ایاز مطلب‌اف استفاده کردند. هواداران جبهه خلق از این واقعه برای مختل ساختن قرار داد آتش‌بسی که ایران بین ارامنه قراباغ و نیروهای جمهوری آذربایجان ترتیب داده بود نیز بهره‌برداری کردند. در واقع آنها حتی ایران را متهم کردند که هدف از ترتیب این مذاکرات، فریب آذربایجان و مهیا ساختن زمینه سقوط خوجالی بوده است^{۱۶}. در این مقطع ترکیه نیز به هیچ وجه مایل نبود که ایران در تلاش‌هایش برای خاتمه دادن به مخاصمات جاری موفق شده و بتواند بعنوان یک میانجی معتبر وارد صحنه تحولات منطقه‌ای گردد. علاوه بر این هرگونه موفقیتی در کاستن از ابعاد خشونت‌آمیز بحران قراباغ می‌توانست موفقیت مطلب‌اف را مستحکم، و در نتیجه شانس به قدرت رسیدن ایلچی‌بیگ را کم کند. اگرچه دولت مطلب‌اف نیز به توسعه روابط جمهوری آذربایجان و ترکیه راغب بود ولی در گرایش‌های ترک‌دوستی و ایران‌ستیزی به هیچ وجه به پای گروه ایلچی‌بیگ نمی‌رسید. لهذا ترکیه نیز به هیچ وجه بی‌میل نبود که اقدامات دولت مطلب‌اف و تلاش‌های میانجی‌گرانه ایران به نتیجه‌ای نرسد. در واقع پس از بی‌نتیجه ماندن این دور از تلاش‌های دیپلماتیک ایران، سلیمان دمیرل، نخست‌وزیر وقت ترکیه اظهار داشت که این باید درسی باشد برای آذربایجانی‌ها که هیچ وقت از تهران نخواهند که مسئله قراباغ را برای آنها حل کند.

پس از به قدرت رسیدن ایلچی بیگ، ایران نیز به نوبت خود سعی کرد با حمایت از مخالفانش موقعیت وی را تا حدودی متزلزل سازد. علاوه بر این با حیدرعلیف، رقیب ایلچی بیگ نیز که اینک در نخجوان مستقر بود، روابطی برقرار کرد. مع هذا این نکته را نیز باید در نظر داشت که اصولاً ایران به خاطر آسیب پذیری اش در قبال توسعه ابعاد مناقشه قراباغ - بویژه دشواری های ناشی از سرریز انبوهی از پناهندگان به خاک ایران - به مراتب بیش از دیگر بازیگران صحنه، خواستار خاتمه یافتن این درگیری ها بوده است. علاوه بر این یکی دیگر از نگرانی های اصلی ایران آن است که تداوم این درگیری به ترکیه بهانه بدهد که تحت پوشش ناتو یا شورای امنیت و همکاری اروپا و یا حتی نظارت سازمان ملل دست به یک مداخله نظامی بزند. این نگرانی - بیجا یا نابجا - بر عملکرد منطقه ای ایران بی تأثیر نبوده است.

البته این نکته را نیز باید خاطر نشان ساخت که مواضع قدرت های بزرگ و روسیه در این میان، در شکل دادن به تحولات جاری قفقاز نقش به مراتب مهم تری داشته است تا نقش قدرت های منطقه ای. مثلاً بی میلی قدرت های غربی به استفاده از سازمان ملل بعنوان یک میانجی مناسب و اصرار آنها برای دور نگهداشتن ایران از تلاش های میانجی گرانه جاری، به امکان حل و فصل این مسائل هیچ کمکی نکرده است. مع هذا آنچه بیش از همه عوامل درگیر بر سر نوشت این ماجرا تأثیر داشته، مواضع روسیه بوده و تلاش هایش برای بهره برداری از درگیری موجود جهت اعاده نفوذش در ارمنستان و آذربایجان. روسیه برای دستیابی به اهداف منطقه ای اش هم به نحوی مؤثر از شبکه های نفوذی دیرینه اش بهره برده است و هم از حضور نیروهای نظامی در قفقاز.

بازگشت روسیه

رقابت های منطقه ای، و حتی از آن مهمتر تأثیر مسائل خاورمیانه ای بر سیاست های غرب در قبال قفقاز در فراهم آوردن موقعیتی مناسب جهت اعاده نفوذ روسیه در منطقه مؤثر بوده است. اگرچه این موضوع که آیا روسیه خواهد توانست دست بالای خود را در قفقاز حفظ کند، موضوعی است که بیشتر به تحولات خود روسیه بستگی دارد. مع هذا رقابت های منطقه ای و مواضع قدرت های غربی در این زمینه نیز کماکان نقش مهمی خواهد داشت. لهذا اگر غرب، چنان که برخی توصیه می کنند نسبت به اعاده نفوذ روسیه نظر مساعدی نشان دهد، تغییر دادن این وضع در مراحل بعد با دشواری های فراوانی روبرو خواهد بود^{۱۷}.

با توجه به وابستگی اقتصاد کشورهای قفقاز به روسیه و نفوذ گسترده شبکه های کمونیستی سابق که به رغم فروپاشی شوروی هنوز در سرسپردگی خود نسبت به مسکو برقرار هستند، توسعه هرچه گسترده تر روابط با کشورهای همسایه و دریافت کمک های مالی چشمگیر از بنیادهای بین المللی، تنها راهی بود که می توانست به تحکیم آزادی های به دست آمده کمک کند. اگر چنین

تحولاتی صورت می‌گرفت، این کشورها می‌توانستند ضمن احیای حیات اقتصادی خود، با بهبود سطح زندگی مردم، تأثیر عوامل مخربی چون خصومت‌های قومی موجود را تا حدودی تعدیل بخشیده و مانع از بهره‌برداری روس‌ها از این گونه عوامل گردند. ولی چنان که ملاحظه شد، رقابت‌های منطقه‌ای مانع از آن شده است که پیوندهای اقتصادی واقع‌گرایانه‌ای شکل گیرد. این رقابت‌ها باعث شده‌اند که توافق‌های حاصله در زمینه بهره‌برداری از منابع سوختی کشورهای مزبور و همچنین ایجاد یک شبکه ارتباطی مناسب که بتواند این منابع را به کشورهای متقاضی و بازارهای جهانی برساند، و ایجاد خطوط آهن و احداث جاده‌هایی بین کشورهای منطقه، با تاخیر چشمگیری روبرو شود. برای مثال ایران می‌توانست برای کشورهای چینی، ارمنستان یا گرجستان یک منبع مطمئن تامین انرژی گردد و جمهوری آذربایجان نیز از طریق معاوضه، بخشی از نفت خود را از طریق پایانه‌های ایران در خلیج فارس صادر کند. اتخاذ چنین تدابیری می‌توانست از وابستگی این کشورها به روسیه، و لهذا توانایی روس‌ها در بهره‌برداری از این نوع وابستگی‌ها بکاهد.

در این زمینه نیز عامل تعیین‌کننده بیشتر خط مشی قدرت‌های بزرگ بود تا رقابت‌های منطقه‌ای. مثلاً هنگامی که برای مشارکت ایران در طرح انتقال انرژی دریای خزر، ترتیباتی اتخاذ شد که هم برای ایران قابل قبول بود و هم برای ترکیه، مخالفت غربی‌ها با حضور ایران در این برنامه، طرح مزبور را از دور خارج کرد. البته این امر به معنای آن نیست که بگوییم غربی‌ها بی‌دلیل با چنین طرحی مخالفت کردند، بلکه تأکیدی است بر نقش تعیین‌کننده‌ای که این گونه ملاحظات می‌تواند بر تحولات منطقه‌ای داشته باشد. حال آن که در مراحل نخست دولت‌های قفقاز اتخاذ چنین تدابیری را برای کاهش وابستگی خود به روسیه، با جدیت بسیار دنبال می‌کردند. مثلاً دولت ارمنستان مایل بوده است که با احداث یک خط لوله گاز، سوخت مورد نیاز خود را از ایران تامین کند ولی ایالات متحده با چنین اقدامی مخالف است. براساس همین گونه ملاحظات بود که ادوارد شواردنازه به امید فراهم ساختن امکانات بیشتری برای توسعه همکاری‌های ایران و گرجستان سعی کرد میان ایران و غرب وساطت کند. به همین ترتیب ترکیه نیز می‌توانست در چارچوب یک رشته همکاری‌های گسترده‌تر منطقه‌ای با استفاده از امکانات چشمگیرش، نقش به‌مراتب مؤثرتری در این زمینه ایفا کند. اگر چنین چارچوبی شکل گرفته بود، ترکیه نیز می‌توانست در قالب آن نقشی را عهده‌دار گردد که برای برخی از کشورهای منطقه، مانند ارمنستان که اصولاً به دلایل تاریخی و غیره نسبت به حضور گسترده‌تر ترکیه نگرانی‌های دارد، وجه قابل قبول‌تری داشته باشد. ولی چنین وضعیتی پیش نیامد و در نتیجه روسیه توانست با بهره‌برداری از نگرانی‌های برخی از کشورهای همسایه، به‌ویژه با توجه به خطر پان‌ترکیسم و جاه‌طلبی‌های سلطه‌جویانه ترکیه، اعاده نفوذ خود را به‌عنوان تنها راه حل ممکن برای جلوگیری از تحقق چنین خطراتی وانمود سازد. جالب آن است که روسیه همین تاکتیک‌ها را نیز در قبال ایران و نقشی که می‌توانست در منطقه ایفا کند، به کار برد. روس‌ها در این مورد خاص، خطر

بنیادگرایی اسلامی را بزرگ کردند و پیرامون تلاش‌های ایران برای صدور انقلاب نیز مطالبی منتشر کردند. البته مخاطب اصلی این موج تبلیغاتی بیشتر دولت‌های غربی بودند، و هدف از آن نیز متقاعد ساختن آنها به این که اعاده نفوذ روسیه بهترین راه «مقابله با چین» می‌باشد.

به هر حال حتی اگر چنین رقابت‌هایی نیز در کار نبود، روسیه باز هم برای اعاده نفوذ از دست رفته، سعی خود را به کار می‌برد و با توجه به امکاناتی نیز که در اختیار دارد، به احتمال قوی در این امر نیز موفق می‌بود، ولی وضعیتی که مورد اشاره قرار گرفت، موفقیت روس‌ها را تسهیل کرد.

نتیجه‌گیری

نزدیکی قفقاز به خاورمیانه و ارتباط گسترده و متنوع موجود میان مردمان این خطه و مردمان خاورمیانه - بویژه ایران و ترکیه - قفقاز را نسبت به تحولات سیاسی جاری در خاورمیانه حساس و آسیب‌پذیر ساخته است. با توجه به اهمیت خاورمیانه برای قدرت‌های بزرگ، عوامل فوق‌الذکر قفقاز را نیز وارد این گردونه ساخته و تأثیر تحولاتش بر خاورمیانه را نیز اهمیت بخشیده‌اند. در واقع بسیاری از قدرت‌های بزرگ، از جمله ایالات متحده، تحولات قفقاز را بیشتر از دیدگاه سیاست‌های جاری در خاورمیانه می‌نگرند.

اگر وضعیت به گونه‌ای دیگر می‌بود، مثلاً اگر موضوع در چارچوب خطر بنیادگرایی اسلامی طرح نمی‌شد و روابط ایران و غرب نیز بهبود می‌یافت، این ارتباط خاورمیانه‌ای می‌توانست در توسعه اقتصادی و استقلال سیاسی کشورهای قفقاز نقش مؤثری ایفا کند. چرا که این روابط می‌توانست به توسعه و شکل‌گیری یک چارچوب مؤثر همکاری‌های منطقه‌ای منجر شود که در کنار تعدادی از کشورهای خاورمیانه، گروهی از کشورهای قفقاز و آسیای مرکزی را نیز شامل شود. ولی شرایط منصفانه‌ای و بین‌المللی در سال‌های آخر دهه ۱۹۸۰ و سال‌های نخست دهه ۱۹۹۰ به گونه‌ای بود که این پیوندهای خاورمیانه‌ای به جای آن که برای کشورهای قفقاز مفید واقع شوند، بیشتر موجب دردسر شدند. این موضوع بویژه در بررسی تأثیر خصومت ایران و غرب بر مناسبات منطقه‌ای که باعث شد بسیاری از کشورهای قفقاز نتوانند برای مقابله با اعاده نفوذ روسیه، برنامه‌های اقتصادی مناسبی را در پیش گیرند مشهود است. به همین نسبت می‌توان گفت که پیدایش این دولت‌های جدید بیش از آن که به فراهم آمدن یک رشته موقعیت‌های جدید برای کشورهای خاورمیانه بیانجامد، بلکه بیشتر موجب آن شد که هم رقابت‌های موجود آنها تشدید گردد و هم برخی از رقابت‌های دیرین و فراموش شده نیز از نو مطرح گردد.

* این نوشته، ترجمه مقاله‌ای است که قبلاً با همین نام در نشریه زیر منتشر شده است:

یادداشت

۱- برای آگاهی بیشتر از نقش ایران در قفقاز بنگرید به:

Nina G. Garsoian, "Iran and Caucasia", in *Transcaucasia: Nationalism and Social Change*, ed. Ronald Grigor Suny (Ann Arbor: Michigan Slavic Publications, 1983), pp.7-23.

۲- در ایام پادشاهی هخامنشیان (۳۵۰ تا ۲۲۰ قبل از میلاد) تقریباً سراسر قفقاز بخشی از ایران بود. ارمنستان سیزدهمین ساتراپ امپراتوری محسوب می شد و گرجی ها نیز در خلال جنگ های ایران و یونان به نفع ایران وارد کار شدند. در سال های فرمانروایی اشکانیان و بویزه دوره ساسانی ها، آنچه امروزه جمهوری آذربایجان نامیده می شود و همچنین قسمت هایی از ارمنستان و گرجستان، بخشی از قلمرو ایران بودند. پس از وحدت مجدد ایران در دوره صفوی، به رغم رقابت سرسختانه عثمانی ها و در مراحل بعد نیز مداخله فزاینده روسیه، بخشی از قفقاز جزو قلمرو ایران باقی ماند.

۳- در این دوره، فرانسه ژنرال گاردان را بعنوان مستشار نظامی به ایران فرستاد تا قوای آشور را تعلیم دهد.

۴- در پی شکست ایران در خلال جنگ با روسیه (۸-۱۸۰۴ و ۱۸۲۸-۱۸۲۴ میلادی) تمامی قلمرو ایران در قفقاز به روسیه تزاری واگذار شد.

۵- ایرانیان این منطقه را در گذشته ایران و رومی ها نیز آلبانیا می نامیدند. نام آذربایجان فقط بر بخشی که امروزه استان آذربایجان ایران را تشکیل می دهد، اطلاق می شد. حتی این نام نیز در دوره ای شکل می گیرد که در پی هجوم اسکندر «آترپات» ساتراپ آن حدود توانست حوزه قلمرو خود را از دست اندازی یونانی های دور نگهدارد. قبل از این دوره سرزمین مزبور «ماد کوچک» خوانده می شد. برای آگاهی بیشتر بنگرید به دکتر عنایت الله رضا، **آذربایجان و اران (آلبانیای قفقاز)**، تهران: انتشارات ایران زمین، ۱۳۶۰ همچنین بنگرید به کتاب **گلستان ارم** که عباسقلی آقا با کیخانف یکی از اهالی باکو آن را در اواسط قرن نوزدهم به فارسی نگاشته است. در این کتاب تاریخ و جغرافیای سرزمینی به رشته تحریر در آمده که نویسنده از آن به نام شیروان و داغستان یاد می کند، که خود بیانگر این واقعیت است که در آن دوره از این سرزمین به نام آذربایجان یاد نمی شده است. این کتاب در سال ۱۹۷۱ از سوی انستیتو تاریخ جمهوری شوروی آذربایجان به صورتی نو منتشر شد. هنگامی که در پایان جنگ اوّل جهانی، حکومت مساواتی ها این سرزمین را آذربایجان نامید، گروهی از آذربایجانی های ایران در واکنش به این اقدام تصمیم گرفتند ایالت خود را ازادستان نام نهند. بنگرید به احمدکسروی، **تاریخ هجده ساله آذربایجان**، تهران، ۱۳۵۳، ص ۸۷۴.

۶- نگاه کنید به:

Firouz Kazemzadeh, *The Struggle for Transcaucasia, 1917- 1921* (Birmingham: Temple Press, 1951).

۷ برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به:

Shireen T. Hunter, "Persian Gulf Security: Lessons of the Past and Need for New Thinking." *SAIS Review*, Fall 1992.

۸- این موضوع تا حدودی در مورد روابط ایران و پاکستان نیز صدق می کند. دولت های بران و ترکیه سعی داشته اند که جوانب مناقشه آمیز روابط خویش را حتی لامکان کم اهمیت جلوه دهند، ولی جرید و نشریات هر دو کشور در این زمینه خودداری چندانی نشان نمی دهند. برای نمونه هایی از روزنامه های ترکیه و ایران، به ترتیب بنگرید به شماره های مختلف

Foreign Broadcasting Information Service/Western Europe and FBIS/NE/SA.

۹- برای شناسایی بیشتر این گروه‌های غیررسمی بنگرید:

Shireen T.Hunter, "Nationalist Movements in Soviet Asia," *Current History*, Fall 1990.

۱۰- در سال‌های حاکمیت شوروی، و بویژه دوران استالین، در مورد خاستگاه تاریخی آذربایجان رشته آراء پیچیده‌ای عنوان شد که هیچ ربطی به واقعیت نداشت. براساس این نظریه در روزگارهای قدیم دولتی در «آذربایجان» وجود داشته است که بخشهایی از شمال ایران نیز در حوزه قلمرو آن قرار می‌گرفت، حکومتی که بعدها در اثر جنگ‌های ایران و روس به دو پاره شمالی و جنوبی تقسیم شد. البته برای کسانی که حداقل آشنایی نیز به تاریخ منطقه دارند، بی‌اساس بودن چنین آرائی روشن است ولی بیش از پنجاه سال تبلیغ در جمهوری آذربایجان چنان دیرپایی در اذهان مردم برجای گذاشته است که بسیاری از آنها وحدت مجدد این دو بخش «شمالی» و «جنوبی» را بعنوان یک اصل خدشه‌ناپذیر مطلق می‌نگردند.

11- Thomas L.Friedman, "US to Counter Iran in Central Asia", *New York Times*, 6Feb. 1992.

12-Shireen T.Hunter, "The Muslim Republics of the Former Soviet Union: Policy Challenges for the United States", *The Washington Quarterly*, Summer 1992.

۱۳- برای تحلیلی از وضعیت ایران در این دوره بنگرید به:

Shireen T.Hunter, *Iran After Khomeini* (New York: Praeger, 1992).

۱۴- در مورد اظهارات اوزال و واکنش سیاستمداران ترکیه نسبت به آن بنگرید به

"Ozal, Yilmaz far apart on Azerbaijan", *Turkish Daily News*, 20-21 jan. 1990.

۱۵- جبهه خلق آذربایجان در آغاز جبهه‌ای بود متشکل از گروه‌های متفاوت، که هم گرایش‌های پان‌ترکیستی را در بر می‌گرفت و هم گرایش‌های دیگر. ولی به تدریج عناصر ترک‌گرا بر آن غالب شده و در نتیجه بسیاری از اعضای اولیه آن، جبهه را ترک گفته و گروه‌های دیگری تشکیل دادند. برای آگاهی بیشتر بنگرید به:

Mirza Michaeli, "Formation of Popular Front in Azerbaijan", *Radio Liberty Research*, 9 dec. 1988.

۱۶- این موضوع در ژوئن ۱۹۹۲ که نگارنده بعنوان یکی از اعضای گروه ناظر بر انتخابات از باکو دیدار می‌کرد، موضوع بحث گسترده‌ای قرار داشت.

۱۷- برای نمونه بنگرید به

Jim Hoagland "Security in the Neighbourhoods is the New Mission", *International Herald Tribune*, 26 Oct.1993

نویسنده مقاله پس از اشاره به انتظارات روس‌ها مبنی بر همراهی و با لاقفل حسن ظن غرب نسبت به اعاده نفوذ در جنوب خاطر نشان می‌سازد که بن موضوع «در پایتخت‌های مسالک غربی بحث و مناقشه‌ای را موجب شده است. گروهی از احیاء امپریالیسم روس نگران شده‌اند و گروهی نیز معتقدند که اگر بازگذاشتن دست بلنشین در حوزه‌های همسایه‌اش، تنها راه برقرار نگهداشتن حکومت نوست، با چنین امری باید موافقت شود». وی در ادامه می‌افزاید: «راه حل، صحیح راه حل دوم است.»